أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا

وحبيب قلوبنا و طبيب نفوسنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ‌ التین، ٤ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ‌ التین، ٥ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ‌ التین، ٦ ما انسان را در بهترین نظام و زیباترین بناء و تشكّل خلق كرده‌ایم، سپس او را به ادنی مراتبِ نزول در عالم كثرات برگرداندیم مگر آن كسانی را كه آنها به مرتبه ایمان نائل بشوند و عمل صالح انجام بدهند. اولا چرا خداوند انسان را در بهترین نظامی‌كه تا به حال خلائقش را خلق كرده بود خلق كرد؟ دوم این كه چه داعی داشت كه انسان را به اسفل سافلین عالم طبع و عالم ماده و عالم دنیا بیاورد؟ این سرّ در اصل خلقت و بعد نزول در این عالمِ اسفل سافلین چه سرّی است؟ ... چیست؟

 وجود پروردگار متعال این وجود وجود اكمل است به این معنا كه هیچ جنبه نقصان و استعداد و جنبه‌منتظره و انتظار و تهیئ و آمادگی در وجود پروردگار راه ندارد و در غنای تامّ و فعلیت تامّه قرار داد. احتیاج به كسی ندارد، برای رسیدن به كمال محتاج كسی نیست. جهت نقصانی ندارد تا به واسطه [رفع آن‌] او خود را به كمالی برساند. جهت نقصان را در خود رفع كند این وجودی كه دارای این خصوصیت كمالیه هست این وجود از خود بروزات و ظهوراتی داشته تا به حال، یكی از آن بروزات و ظهورات ملائكه هستند، یكی از آن بروزات و ظهورات عالم عقول است، یكی از آن بروزات و ظهورات اجنّه هستند، یكی از آنها عالم مادّه و عالم كون و فساد است، یكی از آنها حیوانات است. همین طور اینها بروزات و ظهورات آن وجود كامل پروردگار هستند اما خداوند متعال راجع به هیچ كدام از این ها نفرمود" إنّا خَلَقَنَا المَلائِكَةَ فی أحسَن تَقویم"! ما ملائكه را در زیباترین نحوه خلق به وجود آوردیم [قرآن همچنین آیه‌ای‌] نداره، حتی راجع به جبرائیل ندارد، راجع به میكائیل و ازرائیل ندارد كه ما جبرائیل را در بهترین نحوی كه می‌توانستیم و از قدرت مان برمی‌آمد ما خلق كنیم، ندارد.

 راجع به این خلقت آسمان و زمین و این كرات و این عالمی‌كه انتها ندارد و به انتهایش نرسیدند و نخواهند رسید، راجع به این هم ندارد كه ما آسمان‌ها و زمین را در بهترین نحوی كه می‌توانستیم با قدرت قهاریت و نیروی لایزالی خود به وجود بیاوریم، ندارد. اما راجع به انسان این مسأله است به عبارت دیگر در یك روایت و حدیث قدسی می‌فرماید:

 لَا یسَعُنِی أرْضِی وَلا سَمائِی وَلكِن یسَعُنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ‌[[1]](#footnote-1)

 زمین و آسمان وسعت مرا ندارند، وسعت مرا ندارند یعنی وسعت تجلّی مرا ندارند، زمین و آسمان یك ظرفیت محدودی دارند. بله شما وقتی كه یك بادكنكی را دست می‌گیرد این بادكنك ممكن است ظرفیتهای مختلفی داشته باشد، یك بادكنك را یك مقداری در آن بدمید می‌تركد، محدود است، ضعیف است. بادكنی هست قویتر، یك مقدار بیشتر بزرگ می‌شود ولی بالاخره یك حدی دارد. بعضی از این بادكنك‌ها هستند حتی یك مرد صد كیلویی، صد و بیست كیلویی برود روی آن بایستد طوری نمی‌شود چون قوی است، ماده پلاستیكی آن ضخیم است، انعطاف آن زیاد است، آن جنبه‌كششی‌اش، الاستیكی‌اش در آن قوی و زیاد است، آن طوری نمی‌شود مسأله‌ای به وجود نمی‌آورد.

 این چه ظرفیتی در وجود انسان است كه خداوند می‌فرماید قلب بنده‌مؤمنِ به من ظرفیت مرا دارد، نه این كه زمین و آسمان من، ستارگان من، سیارات من؟ نیست این طور. این چه جهتی دارد؟ این جهتش این است كه از بین همه‌موجودات، آن موجودی كه دارای قابلیت ابراز و اظهار همه‌صفات جمالیه و جلالیه حق را داشته باشد فقط انسان است. یعنی این وجود انسان [را] به یك مرتبه‌ای و به یك نحوه‌ای خداوند خلق كرده و هنر خود را به اصطلاح در این وجود به یك نحوه‌ای قرار داده كه می‌تواند به آن حقیقت مطلقه‌ای كه خودِ وجود پروردگار آن حقیقت مطلقه است و سایر موجودات در آن مرتبهِ اطلاقی نیستند بلكه محدود هستند به یك حدودی و مقید هستند به یك قیودی، انسان از آن مرتبه غیب عبور كند. از او عبور كند و برود به آن مرتبه لاحدی و مرتبه اطلاقی برسد. حتی جبرائیل حتی جبرائیل كه ملك علم است و افاضه علم را بر همه موجودات حتی بر پیغمبران می‌كند، جبرائیل‌

 یك حدّ وجودی دارد، بیش از [حدّ] او اگر خداوند در او بدمد طاقت نمی‌آورد، طاقت نمی‌آورد .... فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى‌ صَعِقاً ... الأعراف، ١٤٣ وقتی كه خداوند به كوه تجلی كرد، یعنی یك مقداری از آن جهت قهّاریت و جهت جلالیه خود را متوجه این ماده‌ای كرد كه این ماده فرض كنید كه در یك كوهی بوده. این ماده چون محدود است چون این ماده در یك محدوده خاصی قرار دارد، نتوانست آن فشار و آن اتمسفری كه الان از جهت معنوی دارد به او وارد می‌شود را نتوانست قبول كند؛ تمام سنگ‌ها از همدیگر پراكنده می‌شود.

 مثل این كه فرض كنید كه بعضی‌ها هستند خب به واسطه یك نفسی كه پیدا می‌كنند فرض كنید كه یك توجهی می‌كنند به سنگی، سنگ دو نصف می‌شود و توجه می‌كنند به یك شیشه و شیشه می‌شكند. این دارای یك نفس قوی است. خداوند وقتی كه یك توجهی كرد به این كوه یك توجه نه این كه ... كوه نتوانست طاقت بیاورد و موسی هم به حال غشوه افتاد. موسی طاقت آورد، موسی تكه تكه نشد، موسی نمرد ولی موسی غش كرد یعنی به این مقدار. كوه از بین رفت آن ٧٠ نفر هم افتادند مردند آن كسانی كه با حضرت موسی آمده بودند همه افتادند مردند ولی حضرت موسی جان داشت، قوی بود، ظرف و سعه داشت، مقدار تأثیرش این بود كه او را از حال ببرد، از حال ببرد. این به خاطر این بود كه حضرت موسی كار كرده بود، نفسش آمادگی داشت، استعداد داشت برای این كه آن حالات روحی كه وارد می‌شود و آن واردات را بپذیرد، زود از كوره به در نرود، از میدان به در نرود.

 دیدید گاهی اوقات برای افرادی یك خبری می‌آوردند یك مرتبه اصلا حالشان به هم می‌خورد؟ به زمین و زمان بد و بیراه می‌گویند؟ یك‌مرتبه یك خبر برای كسی می‌آورند همه را چیز را انگار فراموش می‌كند؛ بعضی‌ها نه بردبار هستند، صبر می‌كنند، تحمل می‌كنند هر چه مصیبت بیشتر باشد آرامش دارند اینها دارای سعه هستند.

 پس مسأله تجلی خداوند به حضرت موسی و آن كوه از همین قبیل بود، حتی جبرائیل نمی‌تواند قبول كند او یك ظرفیت خاصی دارد. یك مثالی بزنم برای شما ببینید اگر یك مقداری فرض كنید كه یك مقداری نمكِ سنگ را بریزید در آب وحل كنید، می‌بینید این نمك سنگ [سنگ نمك‌] كوچك شد، كوچك شد و هی حل شد و هی تبدیل به آب شد ولی آخر یك مقداری ماند كه آن یك مقدار دیگر حلّ‌

 نمی‌شود، درست شد؟ هر كاری هم بكنید به هم بزنید آن یك مقدار حل نمی‌شود، چرا حل نمی‌شود؟ چون آن یك مقدار، ماده‌اش با این ماده‌ای كه حل شده فرق می‌كند این ماده‌ای كه فرض كنید كه نمك است سدیم و پتاسیم است درست شد؟ ید و سدیم است، اما آن ماده ای كه فرض كنید كه حل نمی‌شود آن چیست؟ كلسیم است، كلسیم كه در آب حل نمی‌شود، هر چه شما هم بزنید حل نمی‌شود، فسفر كه در آب حل نمی‌شود. این محدوده یك محدوده‌ای است كه قابلیت حل شدن در آب را ندارد ولی آن نمك قابلیت حل شدن را دارد.

 جبرائیل و ملائكه مقرب خدا كه بالاترین مرتبه از عالم خلق بعد از انسان هستند، اینها در یك حدّی هستند كه این‌ها نمی‌توانند در آن محدوده اطلاقی پرودرگار به فناء ذاتی در ذات پروردگار برسند. حالا متوجه شدید؟ نمی‌توانند. نحوه خلق جبرائیل و ملائكه مقرب به یك نحوه‌ای است كه دارای یك توان محدود است، دارای یك قدرت محدود است، نمی‌تواند به آن حدّ برسد اما وجود مبارك پیغمبر اكرم و ائمه و اولیاء و كسانی كه تابع آن مرام و مشی آنها هستند به یك نحوی است كه آنها می‌توانند حركت كنند، به واسطه عبادت، مراقبه، ذكر، تفكر و به واسطه عمل صالح آن شرایط وجودی، آن شرایط نفسانی [را دائما] تغییر بدهند؛ به یك نحوی همین طور تغییر و تبدل در آنها به وجود بیاورند تا به یك نحوی كه قابلیت عبور از حد و قابلیت عبور از قید را پیدا كنند و مندك در ذات پروردگار بشوند، این برای انسان است.

 حالا دیگر این آیه روشن شد: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ‌ یعنی چه؟ یعنی خداوند اگر فرض بكنید كه می‌خواست یك خلقی درست بكند و نهایت سعی‌خود را روی این خلق انجام بدهد چه خلقی درست می‌كرد؟ خلقی درست می‌كرد كه مثل خودش باشد بله؟ همین است دیگر. نه این كه به معنای" مثل خودش" یعنی به آن سعه و آن ظرفیت نه، خلقی درست كند مخلوقی به وجود بیاورد كه از نقطه‌نظر قرب با خودش هیچ گونه امتیازی و تفاوتی و بُعدی بین او و بین مخلوقش نباشد اما [برای‌] سایرین بُعد است. عالم ملائكه بُعد دارد، عالم ارواح، عالم شیاطین، عالم اجنه و حیوانات بُعد دارند، همه اینها در یك شرایط محدود و در یك مقیدات هستند.

 این انسان است كه می‌تواند هیچ گونه بُعد و فاصلهِ‌مرحله و رتبه ای بین خود و بین پروردگار به وجود نیاورد. این فقط انسان است. خب این می‌شود لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ‌ حالا ما متوجه شدیم كه چه مرتبه ای را ما حائز هستیم. این برای خلقت ما. خدا می‌خواهد بگوید كه ما آن قدرت خالقیت خودمان را در توی بشر، ما در تو اعمال كردیم، این برای این طرف قضیه.

 ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ‌ این انسان را آوردیم در عالم دنیا در عالم ماده و به تمام مراتب وجودی و نزولی عوالم این انسان را سیر دادیم. چرا؟ چون تمام مظاهر وجودی ما را از آن تجرد محض تا آن آخرین مرتبه كه مرتبه ملك و مرتبه ماده و مرتبه‌صورت و مرتبه‌جرم و مرتبه كون و فساد است همه اینها را داشته باشد و هیچ مرتبه‌ای از انسان فوت نشود این می‌شود تمام مظهریت اسماء و صفات الهی.

 ملائكه نمی‌تواند به صورت جرم بیایند، ملائكه نمی‌توانند به صورت وجودی تشكل پیدا كنند كه دارای اقراض و دارای هواها و دارای خصوصیات حیوانی باشد، وجود آنها یك وجود خاص است اما انسان همه اینها را دارد. پس بنابراین قدرت او از ملائكه بیشتر می‌شود. این انسان رسید به اسفل سافلین یعنی آخرین مراتب نزول: آوردیم پایین [او را] از مراتب جبروت عبورش دادیم به لاهوت رسید، از آنجا به ملكوت اعلی رسید، آمد پایین تر ملكوت سُفلی، عالم برزخ، عالم مثال، تا رسید به همین عالم ماده و صورت كه عالم عالمِ ماده و صورت است دیگر. تمام این مراتب را سیر دادیم و همه را به انسان نشان دادیم خب حالا از این به بعد چیست؟ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا حالا كه تا اینجا رسید ما در او این كار را كردیم: در عالم جبروت در او گذاشتیم، از عالم لاهوت در آن گذاشتیم، از عالم ملكوت در او گذاشتیم، از هر مرتبه‌ای ما در انسان قرار دادیم تا رسید به عالم ماده. این كه ما در او گذاشتیم یعنی قوه و توان رسیدن به این عالم را ما در او گذاشتیم و همین طور از همه اینها بالاتر ما توان رسیدن به ذات را كه اختصاص به انسان دارد در انسان قرار دادیم.

 بعضی ها می‌آیند و وقتی كه به این عالم ماده می‌رسند همین جا می‌ایستند، اكثر مردم فراموش می‌كنند كه چه چیزهایی خداوند در آنها قرار داده فراموش می‌كنند كه خداوند چه مسائلی را در آنها قرار داده چه توان‌هایی قرار داده، تمام اینها را از یاد می‌برند. فقط سر خودشان را گرم می‌كنند به آن چه كه‌

 حیوانات هم می‌توانند به نحو دیگری سر خودشان را با آنها گرم كنند. انسان خانه می‌سازد، طبقه و آپارتمان می‌سازد در آن جا زندگی می‌كند، حیوان هم لانه می‌سازد موریانه زیر زمین لانه می‌سازد چه فرق می‌كند؟ منظور زندگی كردن است.

 سلمان در مدائن وقتی كه حاكم مدائن بود یك بنا آورد كه برایش خانه بسازد، بنا گفت: چه خانه ای می‌سازی؟ سلمان گفت: یك خانه‌ای بساز كه وقتی می‌خوابم نصف پایم بیرون باشد.

گفت: یك حرفی می‌زنی ما را مسخره می‌كنند!

گفت: اگر نمی‌خواهی بسازی برو یك جای دیگر. من یك خانه‌ای می‌خواهم كه وقتی می‌ایستم سرم فقط [به سقف‌] نخورد و گیر نكند و وقتی كه می‌خوابم نصف پام بیرون باشد، بیش از این مقدار نیازی نیست، اینقدری ما زنده نمی‌مانیم!

 این یك سلمان بود، حاكم امیرالمؤمنین بود در مدائن درست شد؟ محل قضاوت خودش هم كنار یك درخت قرار داده بود یك سنگی هم گذاشته بود روی آن نشسته بود می‌گفت اگر قضاوت می‌خواهید بیایید اینجا. [نه اینكه بگوید ... برخلاف دیگر حكما كه می‌گفتند] بفرمایید در دارالاماره، بفرمایید در قصر بفرمایید در اینجا. می‌گفت اگر قرار بر قضاوت و حكومت بین مردم است، كنار این درخت هم می‌شود حكومت كرد، هر كس دعوا و مرافعه ای دارد بیایید اینجا.

 نقل می‌كنند یك وقت مدرس رفته بود ظاهرا تركیه، آنجا اسناد مملكت را هم برده بودند كه [قرارداد ببندند.] این اسناد را ریخته بود در لگن، از این لنگهای حمام و با خود برده بود! بعد آنها خیلی تعجب كردند و گفتند خب اسناد را [بیاورید، مدرس هم برداشت‌] از زیر عبایش لنگ را درآورد و یكی یكی باز كرد! گفتند آقا شما سند را برمیدارید در لنگ حمام می‌آورید؟ گفت: شما سند می‌خواهید این است، شما اگر چرم می‌خواهید بدهم چند تا گوسفند و چرم گوسفند و گاو را برایتان بیاورند! این آدم آدم حرّ است، مدرس آدم حرّی بود. به او گفتند چرا شما این قدر شجاع هستی؟ چرا هر حرفی را می‌زنی؟ چرا از رضا شاه و امثال ذلك نمی‌ترسی؟ با همان لسان اصفهانی گفت كه اولا پول ندارم كه ازش بترسم دزد بیاید ببرد، بعد هم یك شكم دارم كه با یك ماست و یك نان سیر می‌شود، مرگ و حیات هم به دست خدا است. درست شد؟

 آن مدرس با آن وضع آن مدرس به درد ملت می‌خورد، متوجه شدید؟ حالا می‌بیند تفاوت از كجا است تا به كجا؟ آن مدرس به درد ملت می‌خورد و آن مدرس رفتن به مجلسش برای خدا بود و آن مدرس كارش برای رضای خدا بود و خلوص او و سایر كارهایی كه انجام می‌داد می‌شد گفت كه برای خدا است. مسأله از این قرار است درست شد؟ به سلمان گفتند ... گفت كه اگر قرار بر این است همین جا هم می‌شود.

 انسان می‌خواهد غذا بخورد حالا هر غذایی را كه انسان می‌تواند بخورد، حیوان هم می‌آید یك چیزی شكار می‌كند چه فرقی كرد؟ می‌گویند وقتی یك گله حركت می‌كند و جلو می‌رود این حیوانات درنده شیر و پلنگ می‌افتند دنبال آن كه مریض است و از گله عقب می‌ماند دیگر، تا به او می‌رسند شكارش می‌كنند. خب اگر قرار باشد بر این كه در هر جایی كه انسان به یك شخصی كه مظلوم است و زور ندارد به او زور بگوید خب معلوم است دیگر این هم شد مثل همین دیگر چه فرقی می‌كند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام حكومتش حكومتی بود كه به داد مظلوم می‌رسید به داد مظلوم می‌رسید.

 اما افرادی كه آنها زرنگ هستند افرادی كه آنها رند هستند آنها به این مسائل و به این جنبه‌اسفل سافلینی توجه نمی‌كنند آنها آن دنبال آن چیزهایی كه خدا در وجودشان همینطور كه می‌آمدند پایین گذاشته، در آن مراتب نفسشان به دنبال او می‌روند:" این كه خدا گذاشته برویم ببینیم چیست" برویم ببینیم چه مسائلی هست چه اسراری هست. این كه خدا گفته تو بهترین خلقی، این كه خدا افتخار كرده‌ ... فَتَبارَكَ اللَه أَحْسَنُ الْخالِقِينَ‌ المؤمنون، ١٤ كه نسبت به خلقت حتی صور نوریه و انوار جلالیه و جمالیه و ملائكه و عقول و نفوس قدسیه این حرفها را نزده، برویم ببینیم آخر چه خبر است؟ می‌روند به دنبالش.

 لذا خداوند برای اینكه این انسان بتواند از این مرتبه ماده خود را [بالا] بیاورد و به آن مراتب صور واقعی و حقیقی بدهد و آن مراتب را در وجود خودش متجلی كند آمده دستوراتی داده: این كار را باید بكنی، آن كار را باید بكنی، این را باید انجام دهی. این كه خداوند می‌فرماید باید نماز را در پنج وقت بخوانید برای چیست؟ خب خداوند می‌توانست بگوید می‌توانید ١٧ ركعت را همان صبح زود رَج بزنید و كلكش را بِكَنید و دیگر تا فردا صبح راحت، نه این جوری نیست. نماز صبح یك حسابی دارد، نماز

 نافله‌آن یك حسابی دارد، موقع ظهر دوباره باید نماز بخوانی چرا؟ چون در موقع بین صبح تا ظهر با مردم حرف زده‌ای، صحبت كرده‌ای، تفكرات آمده در ذهن تخیلات آمده و آن یك مقدار تو را دور كرده، در اینجا یك هشدار یك بیدار [باش‌] یك تنبّه در اینجا دوباره باید بگردد تو نباید در اینجا بایستی تو باید متوجه آنجا باشی.

 حی علی الصلوة حی علی الصلوة الان موقع نماز است. وقتی نماز ظهر را می‌خوانی تقریبا دو ساعت و نیم بعد موقع نماز عصر می‌شود، دوباره یك مقداری انسان صبر می‌كند، دوباره موقع غروب نماز می‌شود، یك ساعت و نیم بعد نماز عشا می‌شود، نصفه شب به بعد ... پیغمبر می‌دانید چطور نماز می‌خوانند؟ نماز شبشان را پیغمبر سه قسمت می‌كردند: در قمست اول از نماز شب چهار ركعت، در قسمت دوم یك مقداری می‌خوابیدند [بعد] بلند می‌شدند دوباره یك چهار ركعت دیگر، در قسمت سوم كه آن سه ركعت بقیه است آن را دیگر به نماز صبح متصل می‌كردند. یعنی تمام بیست و چهار ساعتِ انسان باید در حالت نماز باشد.

 اما ما الآن به نماز چه توجهی داریم؟ یك عمل تعبدّی زوری و تحمیلی كه بخوانیم و مسأله را تمام كنیم. درست شد؟ این [عبادات‌] با این كیفیت [به‌] آنها نمی‌رسد. خداوند برای انسان این عبادات را قرار داده به نحوی كه اگر یك شخص با این همه عبادات و با این همه [از] موارد: ایثار عرض می‌شود كه سخاوت، بخشندگی، انفاق، استغفار، توبه؛ با این همه اگر باز نتواند به مطلوب برسد جای عجب است.

 امام سجاد علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بودند، آمدند چند نفر از اصحاب گفتند كه ما الآن در آنجا نشسته بودیم دیدم حسن بصری یا سفیان ثوری یكی از این دو، نشسته است برای مردم صحبت می‌كند، حضرت فرمودند: چه می‌گفتند؟ گفتند [می‌گوید:] عجیب نیست كه شخص با این همه گناه به جهنم برود، عجب از آن است كه افراد به بهشت بروند. حضرت فرمودند: اشتباه می‌كنند، عجیب نیست كه مردم به بهشت می‌روند عجیب اینجا است كه با این رحمت واسعه‌پروردگار كسی به جهنم برود. اصلا مسأله عكس است! یعنی امام می‌خواهد بفرماید این قدر رحمت خدا واسع است و این قدر

 درهای اجابت و باب‌های برای ورود مفتوح است كه همچون كلام رسول خدا كه در قبل از ماه رمضان كه می‌فرمود:

 فَإِنّ الشّقِی مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَه فِی هَذَا الشّهْرِ الْعَظِیمِ‌[[2]](#footnote-2)

 شقی آن كسی است كه نتواند در این ماه بزرگ رضایت خدا را كسب كند. این دیگر این قدر باید شقی باشد یعنی دیگر عجیب است. این قدر رحمت خدا واسع است كه همه را می‌گیرد حالا یك كسی چقدر باید شقی باشد و چقدر باید از رحمت دور باشد كه با زور كه دارند می‌كشند او را این بگذارد برود، این دیگر باید شقی باشد.

 مسأله‌ای یك شخصی نقل می‌كرد می‌گفت: در ایام ذیحجه بعضی از این روزها این باب بیت اللَه را برای افراد باز می‌كنند. مسئولین همان خود دولت سعودی می‌آیند، بسیاری از افرادی كه از سایر جاها آمدند می‌آیند، از میهمانان سیاسی می‌آیند، خیلی افراد وارد كعبه می‌شوند و می‌آیند و كعبه را می‌شویند و چه می‌كنند و اینها. او می‌گفت در یكی از اینها كه یك عده وارد شدند از همین ایران [یك نفر] وارد شدند و بعد یك نفر در میان آنها حالا خب فرض كنید كه تصور ما از كعبه چیست؟ تصور ما از كعبه چیست؟ جایی كه خداوند این را حرم خودش قرار داده، بیت البیت خودش قرار داده به مردم امر كرده بیایند در آن جا طواف كنند و دور آنجا بگردند، گناهشان می‌ریزد، جایگاه ولادت امیرالمؤمنین را در آنجا قرار داده، واقعا یعنی مقدس ترین مكان در دنیا خب كعبه است دیگر. پیغمبران را امر كرده بیایند دور این كعبه بگردند حتی ائمه دور این كعبه آمدند بگردند حالا در یك همچنین فرصتی كه در را باز كردند و اینها رفتند داخل، این آقا رو می‌كند به یكی از افراد می‌گوید: فلانی وقتی آمدی تهران بیا راجع به فلان معامله صحبت كنیم! در این كعبه؟ می‌دانید مسئله چیست؟ وقتی پیغمبر می‌فرماید فَإِنّ الشّقِی مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَه فِی هَذَا الشّهْرِ الْعَظِیمِ ...

 یك قضیه بگویم برای شما از آن چه از مرحوم آقا شنیدم تعجب نكنید.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند یك دوستی داشتم به نام مهندس زاهدی كه استاد دانشگاه بود من هم دیده بودم ایشان را ایشان قبل از مرحوم آقا مدتی است به رحمت خدا رفته مسجد قائم می‌آمد نمازهایش را آن جا می‌خواند، در بعضی از جلسات هم شركت می‌كرد. همین آقای مهندس زاهدی یك وقت از قول دكتر سید حسین نصر كه الان ایشان در آمریكا است و سابق عضو بعضی از همین سازمان‌های وابسته به آن دربار شاه در آنجا بود. مرد درس‌خوانده، فاضل و دانشمندی است الان در آنجا است و در فلسفه و عرفان و اینها خیلی كار كرده و با مرحوم علامه طباطبایی رفت و آمد داشته.

 این قضیه را دكتر نصر تعریف كرده می‌گفت در آن سفری كه شاه رفت برای حج و اتفاقا بعد هم عكسش را می‌زدند داخل مساجد در حال احرام كه من یادم است یك عكس ایشان را هم آورده بودند مسجد آقا البته آن موقع اجبار بود دیگر مدتی گذاشته بودند و بعد مرحوم آقا گفتند عكس را بردارند و در همان اتاق خادم گذاشتند. می‌گفت در آن سفری كه شاه رفته بود برای حج در زمان ظاهرا ملك فیصل بود در آن زمان ما هم به اتفاق ایشان ما هم مشرف شدیم برای حج. می‌گفت بعد از این كه ما اعمال عمره را انجام دادیم، در روز هشتم یا هفتم ذیحجه آمدند در را باز كردند، در همین كعبه را باز كردند و بسیاری از افراد از آن هیئت ایرانی هم اجازه دادند كه وارد [كعبه‌] شوند با گلاب ... ظاهرا هم از همین جا با خودشان گلاب برده بودند برای شستن كعبه. میگفت ما هم رفتیم با این افراد، شاه رفت و كی رفت، ما هم رفتیم. می‌گفت همین كه یك مدت گذشت و خود شاه هم مشغول شستن كعبه شده بود و ما هم جارو به دست گرفتیم یك‌مرتبه حال همه عجیب تغییر كرد و ما دیدیم كه صدای گریه می‌آید؛ كم كم اینها جاروها را گذاشتند كنار ما هم گذاشتیم كنار و هر كدام رفتیم یك گوشه‌ای و مشغول ... انقلاب عجیبی پیدا شده بود و به نحوی كه كسی دیگر اصلا متوجه خودش نبود و می‌گفت عجیب بود آنكه حالش از تمام آن افراد بدتر بود و همین طور اشكش می‌آمد وسرش را بی اختیار به دیوار می‌زد همین محمدرضا شاه بود، از همه بدتر بود.

 این معنایش چیست؟ این معنایش این است كه وقتی رحمت پروردگار بیاید، رحمت پرودرگار دیگر كسی را نمی‌شناسد، آن وقت در یك همچینن وضعی در یك همچنین حالی می‌بینیم آقا به او می‌گوید: یك وقت فراموش نكنیا بیا در تهران راجع به آن معامله حرف بزنیم درست شد؟ ولی صحبت‌

 در این است كه ما قدر نمی‌دانیم. خب جناب شاه شما كه یك همچینن حالی، یك همچنین وضعیتی برای شما پیدا می‌شود چرا باید فراموش كنی؟ چرا وقتی كه دوباره برمی‌گردی به آن ظلم باید ادامه بدهی؟ چرا باید نافرمانی كنی؟

 اینها نشانه‌هایی است كه خداوند می‌خواهد برساند: برای من هیچ كس تفاوت ندارد، رحمت من همه را می‌گیرد، ما هستیم كه خود را از رحمت خدا دور می‌كنیم، ما هستیم كه فراموش می‌كینم، ما هستیم كه آن نعمتهای خدا را فراموش می‌كنیم درست شد؟ می‌آییم به غفلت می‌گذارنیم، دوباره ظلم می‌كنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌كنیم، دوباره به معصیت می‌پردازیم تا كار به آن جا می‌رسد كه دست به كشتار مردم می‌زنیم، دست به قتل و غارت می‌زنیم، دست به تعدّی می‌زنیم. و الا اگر خب همین [شخص‌] در آن موقع آن حال خودش را حفظ می‌كرد و می‌آمد و توبه می‌كرد خب چه بسا این كه فرد صالحی می‌شد ولی كفران نعمت كرد درست شد؟ كفران نعمت موجب می‌شود كه خداوند هم بر انسان این را بیارد ...

 برای همه ما مطلب همین است یعنی آن رحمت و آن نعمت همه را شامل می‌شود هر كسی در زندگی خودش از این موارد بسیار دارد ولی صحبت در این است كه ندیده می‌گیریم و رد می‌شویم و توجه نمی‌كنیم‌ ... وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‌ءٍ ... الأعراف، ١٥٦ همه چیز را می‌گیرد، رحمت خدا بر همه چیز غلبه می‌كند بر همه چیز سیطره پیدا می‌كند.

 این مطالب را مقدمه برای این جهت عرض كردم، این ماهی كه ما در آن هستیم این ماه ذوالقعده است، ماه ذوالقعده همان اربعین حضرت موسی بود وَ واعَدْنا مُوسى‌ ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ الأعراف، ١٤٢ ما با موسی سی روز وعده گذاشتیم كه آمد حضرت موسی در كوه طور؛ آن سی روز همین ماه ذیقعده‌ای است كه الان در آن هستیم؛ روزه در آن بسیار مستحب است، اذكار در آن بسیار مستحب است، آن اذكار توحید در اربعینِ حضرت موسی آمده. أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ ده روز دیگر اضافه كردیم به این سی روز تا اربعین حضرت موسی تمام شود. آن ده روز دهه‌ذیحجه است مرحوم آقا نسبت به دهه ذیحجه خیلی تأكید داشتند، روزه در آن بسیار استحباب دارد، حالاتی كه برای بزرگان در این دهه‌

 ذیحجه اتفاق می‌افتد بسیار حالات غریبی است و آن اذكار توحیدی و تهلیلی كه برای حضرت موسی آمده اذكار عشره دهگانه لا الهَ الَّا اللَه عَدَدَ الّلَیالی وَالدُّهُورِ؛ لا الهَ الَّا اللَه عَدَدَ امْواجِ الْبُحُورِ؛ ... لا الهَ الَّا اللَه فِی الّلَیلِ اذا عَسْعَسَ، وَالصُّبْحِ اذا تَنَفَّسَ؛ ... آن اذكار توحیدی كه راجع به حضرت موسی هست در این دهه ذیحجه به قلب حضرت موسی نازل شده كه مرحوم آقا هم دارند در كتابهایشان.

 قدر این ایامی كه در آن هستیم و بخصوص دهه ذیحجه را خیلی بدانیم كه برای بسیاری از بزرگان شده فتح بابی كه شده در این دهه شده [است‌]. لذا پرداختن به مراقبه و پرداختن به اذكار و به مراقبه بیشتر و رعایت موازین و مسائل سلوكی در این خصوص بیشتر ما باید داشته باشیم. توسل به سیدالشهدا علیه السلام و زیارت سیدالشهدا علیه السلام در شب عرفه هیچ فراموش نشود، دعای سیدالشهدا علیه السلام در روز عرفه كه حضرت در عرفات این دعا را خواندند: الْحَمْدُ لله الَّذی لَیسَ لِقَضآئِهِ دافِعٌ وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ وَلا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ تا [انتها] آن دعا را حتما همه بعد از ظهر روز عرفه بخوانید، این دعا باید خوانده شود.

 این را هم بدانید كه طبق روایتی كه از امام صادق علیه السلام است [خداوند فرموده است‌] خداوند نظر خود را در روز عرفه اول به زائرین سیدالشهدا می‌اندازد بعد به حجاج خودش. یعنی زائر سیدالشهدا ولو زائر از مكان بعید فرق نمی‌كند این پیش خداوند اقرب است و زودتر به آن مرتبه خود می‌رسد تا این افراد. علی ای حال امیدواریم كه با توفیق خداوند هر چه بیشتر بتوانیم از فیوضات این ماه بهره‌مند بشویم و فرصت‌هایی را كه خداوند در هر مجالی برای ما به وجود می‌آورد آن فرصت‌ها را از دست ندهیم.

 ببینید ماه رجب چه ماهی است! بعد ماه شعبان است یك نحو دیگر، بعد ماه رمضان است كه اصلا فیض و رحمت او رحمت واسعه است، بعد از او اربعین حضرت موسی ذیقعده و ذیحجه است، بعد از او ایام محرم می‌آید و آن احاطه و نفس ملكوتی حضرت سیدالشهدا است، بعد همینطور موارد مختلف. این موقعیت‌های متفاوتی كه خداوند به وجود آورده این موقعیت‌های متفاوت را ما باید بی جهت نگذارنیم و از او نباید بگذریم درست شد؟ انشاءاللَه امیدورایم كه هر جا هستیم دعاگوی احبه و

 اعزه و سروران مكرم باشیم و احبه و اعزه هم ما را فراموش نفرمایند و كه خداوند متعال طبق روایتی كه داریم دعای مؤمن را نسبت به برادر مؤمن یا خواهر ایمانی زود مستجاب می‌كند تا دعای شخص را نسبت به خودش.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

 بله عرض كنم حضورتان كه راجع به این مسأله، این مطلبی كه می‌فرمایید این حالا این جنبه درسی و اینها ندارد. حالا كه این موقعیت پیش آمد من یك توضیحی بدهم كه چون زیاد سوال می‌شود راجع به همین مسأله‌جلسه عنوان بصری كه از این نقطه‌نظر بالاجمال. در زمان مرحوم آقا به واسطه بعضی از جریاناتی كه پیش آمد من بالاجبار یك مقداری از وارد شدن در مسائلی كه می‌گذشت كناره گیری كردم. یعنی دیدم در آن موقع یك مطالبی دارد پیش می‌آید كه چاره ای ندارم جلوی آن مطالب را بگیرم مگر به این كه از این جریانات یك مقداری كنار بكشم، فلهذا تقریبا یك سال، بله، یك سال به فوت و ارتحال حضرت آقا مانده بود، ما تقریبا كناره گیری كردیم و دیگر كمتر صحبت می‌كردیم در جلسات كمتر صحبت می‌كردیم و اگر كسی سؤالی می‌كرد مسأله فقهی می‌پرسید به سكوت می‌گذراندیم. علی ای حال یك نحوه در پیش گرفته بودیم كه دست شیطان را حداقل بتوانیم تا حدودی از دخل و تصرف و ایجاد فتنه و ... آشوب كوتاه كنیم و خب الحمدلله موفق هم بودیم.

 بعضی از دوستان اینها آمدند گفتند این وضع كه نمی‌شود، بالاخره ما سوالاتی داریم، اشكالی داریم علی أی حال این وضع نمی‌شود، حالا اگر بشود به نحو بی سر و صدا یك جلسه شما شب‌های پنجشنبه برای ما بگذارید و در آن جلسه سؤالات عرفانی، سلوكی و سوالاتی كه به نظر می‌رسد مطرح بشود و مجلس انسی داشته باشیم ما هم قبول كردیم. لذا در شبهای پنجشنبه تقربیا حدود ده دوازده نفر می‌آمدند و از همان رفقا و دوستانی كه در قم بودند از آنها شركت می‌كردند و یك سوالی می‌شد و ما در حول و حوش آن صحبتهایی می‌كردیم و مجلس مجلس خوبی بود من حیث المجموع.

 تا این كه مرحوم آقا فوت می‌كنند، این مجلس موقتا قطع می‌شود. بعد از گذشتن یك زمانی به واسطه یك مسائلی كه كم و بیش سروران مكرم اطلاع دارند من احساس كردم دارد مبانی آقا منحرف می‌شود، از آن مرتبه خودش دارد كنار می‌رود و خلط دارد می‌شود: صحیح با سقیم ممزوج دارد می‌شود، اتقان با شعار دارد قاطی می‌شود، عقل با تعبد و تخیلات و تصورات دارد ممزوج می‌شود؛ مركب می‌شود. بله به جای مبانی اصیل دارد خواب و مكاشفات، چه بسا شیطانی، شعار و مطالب بی در و دروازه و هر گونه صحبت سست و كلام بی بنیان دارد جایگزین آن موازین متقنه سلوكی می‌شود. خب ما نمی‌توانستیم صبر كنیم و نمی‌توانستیم كناری بایستیم و نظاره گر این دخل و تصرفاتی باشیم كه‌

 دارد انجام می‌شود. مبانی ایشان از آن مسیر اصلی خودش منحرف شد. هر كسی را كه با ذوق و سلیقه ایشان موافق درآمد پذیرفته، ولو این كه هر كاری انجام بدهد و به هر فساد اخلاقی این شخص متصف باشد؛ و هر كسی كه با مبانی آنها موافق درنیامد از حیطه مراوده و معاشرت خود طرد كنند و او را به انواع تهمت بیالایند و هر نوع برچسب ناروایی را به صرف عدم مقبولیت این نظام بر او بزنند. این مسأله را ما نتوانستیم بربتابیم و نتوانستیم تحمل كنیم و علی هذا به مقابله برخاستیم و شدیدا در مقابل این جریان ایستادیم تا این كه خود ما را هم مشمول همین قانون و قاعده ساری و جاری خود كردند!

 انواع تهمت‌ها را بر ما زدند. كار به جایی رسید كه من یك مسافرت كه می‌كردم در مجالسشان خلاصه صحبت از بعضی مسائل بود و جالب این جا است كه به راحتی هم خیلی‌ها قبول می‌كردند و خیلی به اصطلاح مسأله قابل قبول برای هر كسی بود و اینها. تا جایی كه دوستان می‌گفتند مطالبی كه در حول و حوش شما است به نحوی است كه اصلا انگار شما پسر آقا نیستید، یعنی به این نحو اصلا مسائل مطرح است. برای ما اینها مهم نبود، آن چه كه برای ما مهم بود این بود كه از موازین ایشان نباید تخطی بشود موازین ایشان نباید خلاصه مطلب چیز بشود و روی این حساب ما پافشاری می‌كردیم.

 به واسطه این قضیه خب طبعا یك مقداری مسأله اوج گرفت تا این كه خود من احساس كردم چاره ای نیست جز اینكه من یك سری مبانی اصولی و عرفانی آن چه را كه از مرحوم آقا عِلمًا و تَجرِبة به دست آوردم بیایم بیان كنم.

 یعنی مبانی اصولی بیایم بیان كنم كه عرفان چیست؟ عارف كیست؟ ولی كیست؟ وصی كیست؟ جایگاه خواب و مكاشفه در راه سالك به چه گونه است؟ خوابهای شیطانی، خوابهای رحمانی سالك چه نحوه باید عمل كند؟ آیا به هر خطورات و تصوراتش می‌تواند عمل كند یا نه؟ میزان اطاعت سالك از استاد چیست؟ استاد به كی می‌گویند؟ آیا استاد به عنوان اطلاق واجب الاتباع است یا به عنوان تقیید و در یك محدوده‌خاصی؟ اینها مسائلی بود كه ما می‌بایست بیان كنیم و طبعا به مذاق بعضی از افراد خوش نمی‌آمد.

 فلهذا بعضی از دوستان اینها پیشنهاد كردند كه آقا یك مجالسی شبیه همان مجالس شب‌های جمعه زمان مرحوم آقا شما بگذارید و این مطالب را برای ما بیان كنید آخر زمان مرحوم آقا ایشان گاه‌گاهی صحبت می‌كردند، حرف می‌زند، در جلساتشان در عصرهای جمعه برای افراد صحبت می‌كردند آنها از جاهای مختلف می‌آمدند، شما هیچ حرفی نمی‌زنید، این كه نمی‌شود. لذا من به مماطله می‌گذراندم و ترتیب اثر نمی‌دادم تا اینكه دیگر فشار بر من زیاد شد به نحوی كه با توجه به این كه احساس می‌كردم ممكن است یك حساسیت‌هایی را این قضیه به وجود بیاورد یك قدری تأنی داشتم‌

 تأمل داشتم در [این مسأله.] علی ای حال دیگر نماز استخاره خواندیم و استخاره كردیم و بسیار مناسب آمد و از یك چند نفری هم شروع كردیم از همان دوستان سابق مرحوم آقا و افرادی كه خب بعد از مرحوم آقا خیلی به نحو مختصر با آنها آشنا شده بودیم از همان‌ها شروع كردیم. ولی این را خدمت دوستان عرض كنم كه این مسأله و این جلسه‌ای كه به وجود آمد به هیچ نحو یك جلسه‌عنوانی و اعتباری نبوده و همه‌آن افرادی كه در آن جلسه شركت می‌كنند همه افراد با هم برابرند و هیچ ارتقایی و اعتلایی و ترفیع درجه‌ای این حرفها و این بازیها در این جا راه ندارد.

 فقط نكته‌ای كه این جا مدّ نظر بود و اگر این نكته حلّ بشود هیچ گونه مسامحه نیست برای این كه همه افراد باشند او این بود كه با توجه به وضعتی كه به وجود آمده امكانات پذیرایی كم است فرض بكنید كه اگر در یك منزل مثل اینجا می‌خواهد باشد و قرار باشد كه اگر مردها بیایند و از آن طرف هم مخدرات بخواهند شركت بكنند طبعاً این امكانش نیست. لذا از این باب یك چند نفری ... كه خب گفتیم كه اینها و خیلی از اینها هم بدواً و خود به خود در این جلسه راه پیدا كردند نه این كه من نظر خاصی روی تك تك افراد داشته باشم.

 من این را می‌خواهم بگویم تصور نشود بر اینكه افرادی كه در این جا هستند بر بقیه امتیاز دارند نخیر، ممكن است بسیاری از افرادی كه شركت نمی‌كنند بر افراد این جلسه امتیاز داشته باشند من جمله خود بنده و بسیاری از افرادی كه در این جلسه شركت می‌كنند از نظر چیز معلوم نیست كه ... این بر حسب یك تصادفاتی بوده. فرض كنید كه فلان شخص مطلع می‌شده و به واسطه‌بعضی از جهات طبعاً راه پیدا می‌كرده و الان هم مطلب همان است یعنی اگر شرایط الان آماده باشد برای اینكه همه در آن جلسه شركت كنند حتی خانم‌ها من هیچ مضایقه‌ای ندارم ابدا، این طور نیست؛ فقط مسأله [اول‌] مسأله امكانات است، مسأله دوم احتمال بعضی از حساسیت‌ها هست. بالاخره اگر این گسترش پیدا كند طبعا ممكن است كه آن مقصود را تحت الشعاع خودش قرار بدهد. و اما مطالبی كه در این جلسات گفته می‌شود، این جلسات مال تمام دوستان است، نه اختصاص به آن افراد دارد و همه باید این مطالب را اگر چنانچه مایل هستند باید گوش بدهند و نوارها را بشنوند و گوش دهند به واسطه‌این كه من در این مجلس سعی‌ام بر این است كه بیشتر از مطالبی كه از مرحوم آقا شنیدم در اینجا بیاورم، از مطالب ایشان در این جا بیاورم و كمتر از خودم دخل و تصرف بكنم مگر در بعضی از مواردی كه نیاز به توضیح داشته باشد در آن جا خب چرا.

 علی ای حال این مجلس مجلس اختصاصی نیست و اگر اطلاق درس بر آن می‌شود این هم فقط از همین باب است كه مطالبی كه بالاخره ما از ایشان [مرحوم آقا] شنیدیم، یادداشتهایی كه از ایشان‌

 داریم، مطالبی كه ایشان در صحبت‌هایشان داشتند و بعضی از نوارهای ایشان پیش حقیر است و به طور كلی آن چه كه ما از مرام و مبنای ایشان استفاده كردیم آنها را در معرض استفاده مستعدّین قرار بدهیم كه به فرمایش پیغمبر اكرم فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَیسَ بِفَقِیهٍ وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْه‌[[3]](#footnote-3)، چه بسا افرادی كه یك فقهی را، یك كلام ارزشمندی را، یك بینشی را ابلاغ می‌كنند و می‌رسانند به افرادی كه از خود واسطه، این‌ها مستعدتر هستند وآنها بهتر می‌توانند استفاده كنند. من هم فقط از همین باب بود [كه‌] گفتم خب بالاخره ما انتصاب به ایشان داریم و یك وظیفه و مسئولیتی را از یك جهت برای ما می‌آورد و [از جهت دیگر كه‌] ما مطالبی را از ایشان شنیدیم [خدایی ناكرده‌] بخل نكرده باشیم و خیانت در بلاغ و در ابلاغ نشده باشد و إلّا شما قطع بدانید آن چه كه در نفس من می‌گذرد این است كه از تمام افرادی كه در آن مجلس شركت می‌كنند بنده پایین تر هستم و فقط و فقط به عنوان یك نواری كه مطالبی از مرحوم آقا شنیده و دارد برای افراد نقل می‌كند ... نه بیشتر؛ و إلّا اگر چنانچه حتی من مجال داشتم و فرصت داشتم برای مخدرات هم یك همچنین مجلسی را تشكیل می‌دادم ولی خدا را شاهد می‌گیرم به اندازه‌ای سر من شلوغ است و به اندازه‌ای من كار دارم كه از مسائل ضروری حذف می‌كنم و جهتش این است كه با توجه به وضعیت تحصیلی كه داریم و با توجه به مطالب ضروری كه از مرحوم آقا گرفتیم و این‌ها را باید به صورت علمی و كلاسیك مطرح كنیم و [همچنین دائما] نوشته در همین پرونده ها می‌آورند برای من، [دائما] ما این‌ها را می‌گذاریم در صندوق تا این كه این‌ها را باز كنیم و شروع كنیم راجع به این‌ها كار كردن و این‌ها را به هم ... كه اصلا مجالی برای من نمی‌ماند یعنی به هیچ وجه من الوجوه هیچ نحو مجالی نیست.

 ولی این مطلب را هم خدمتتان عرض كنم كه مطالبی را كه در روزهای جلسات عنوان بصری ذكر می‌شود با اصرار دوستان اینها را گرچه ما به آنها گفتیم كه خودتان این‌ها را پیاده كنید و به صورت كتاب دربیاروید و پخش كنید ولی علی ای حال دیگر این بار را هم روی ما قرار دادند و خلاصه فرمودند كه اگر به یك قلم باشد این بهتر است، این هم مزید بر علت شد و من الان مشغول تألیف این شرح عنوان بصری هستم یعنی آن چه را كه در این جلسات گفته می‌شود شاید حدود دو برابر یا سه برابر بر او اضافه می‌كنم با منابع علمی‌خود كه بتواند قابل برای عرضه در هر سطحی باشد. این را ان شاءلله احتمالا شاید در دو یا سه ماه آینده اولین كتابش بتواند آماده برای طبع باشد؛ همین طور مسائل دیگری كه این مسائل فقهی است و مسائل مهمی كه امروزه جامعه دست به گریبان آن است كه اینها را من دارم آماده می‌كنم برای رساله‌هایی كه دارد چاپ می‌شود.

 یكی از مباحثی كه خیلی راجع به آن ... اولین مسأله‌ای كه هست مسأله ارتداد است و آزادی در اسلام و حدود آزادی در اسلام است كه این بسیار مسأله‌مهمی است. مسأله دیگر مسأله طهارت و نجاست كفار است كه بسیار مسأله مهمی است و مسأله‌بسیار مهمتر از این‌ها مسأله بلوغ دختران است كه این بحث به نظر من و آن چه كه به نظر حقیر می‌رسد و نظر مرحوم آقا هم همین طور بوده ولی اظهار نمی‌كردند كه بلوغ دختران در سن ١٤ سالگی است نه در سن ٩ سالگی و خب می‌دانید كه اگر قرار باشد كه این مسأله مطرح بشود و روی آن بحث بشود و سایر آقایان و علما راجع به این قضایا بحث كنند اصلا ممكن است قوانین یك مملكتی را این ممكن است دستخوش تغییر و تحول قرار بدهد از نقطه نظر مسائل حقیقی و حقوقی. این‌ها مسائلی است كه الان من مبتلا به آن هستم و هیچ فراغی و فراغتی برای اینكه بتوانم از محضر سروران معظّم بیشتر بهره‌مند بشوم فلهذا عرض حقیر این است كه این جلسه كه الان به این نحو است بنا بر امتیاز افرادی بر دیگری مطلقا نیست به هیچ وجه و اگر زمینه برای برگزاری یك همچنین مجلسی بود كه بتوانند همه استفاده كنند و همه [وجود داشته‌] باشند حالا استفاده كه، كلام كلام نارسایی است همه وجود داشته باشد از طرف من هیچ مضایقه نیست و دو مجلس كردن هم به نظر من صحیح نیست كه حالا یك مجلس مخدرات، یك مجلس آقایان چون یك مطلب گفته می‌شود و یك مطلب القاء می‌شود و فقط همین مطلب است فلهذا می‌توانم عرض كنم همین دو ماه [یكبار] كه خدمت مخدرات می‌رسم این برای خود من یك فرصت و یك موقعیت مغتنمی است كه بتوانم از ادعیه صالحه سروران معظم خود بهره‌مند باشم و خیال می‌كنم كه دیگر مجالی دیگر برای تصدیع و زحمت برای من وجود نداشته باشد كه باعث مزاحمت بزرگان بشویم، فقط همین مطلب است و إلّا نخیر هیچ گونه تمایزی نیست و هیچ گونه امتیازی نیست و حداقل از دید بنده و از نظر بنده افرادی كه در این جلسه شركت می‌كنند و افرادی كه خارج از این جلسه هستند هیچ تفاوتی ندارد.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

 خب با اجازه شما حفظكم اللَه انشاءاللَه ایدكم اللَه.

1. الكافى، ج ٢، ص ١٢٣ [↑](#footnote-ref-1)
2. خطبه شعبانية [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ٤٠٣ [↑](#footnote-ref-3)